## جلسه 8

**دو‌شنبه - 15/2/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به قاعده نفی سبیل بود که مفاد آن این بود که هر حکمی که موجب تسلط کافری بر مسلمی بشود منتفی است و لو مقتضای قواعد اولیه ثبوت آن حکم باشد.

استدلال شده برای این قاعده به آیه شریفه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا که ما عرض کردیم بعید نیست که دلالت این آيه تمام باشد.

استدلال دوم به آیه شریفه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین بود که برخی مثل صاحب کتاب القواعد الفقهیة مرحوم آسید حسن بجنوردی فرمودند استدلال به این آیه بهترین وجه است برای اثبات قاعده نفی سبیل به این تقریب که خداوند که عزت را فقط برای مؤمنین اختصاص داده است در مقابل کفار، چطور ممکن است حکمی را تشریع کند که سبب علو کفار بر مسلمین بشود و مسلمین ملزم باشند به امتثال آن حکم که نتیجه‌اش عزت کفار و ذلت مسلمین است.

آقای زنجانی در جواب فرمودند: مفاد این آیه اصلا یک حکم شرعی نیست بلکه بیان یک امر تکوینی است. یعنی اگر شما با چشم بصیرت نگاه بکنید می‌‌بینید آنی که عزیز است مسلمان است نه کافر و لو به حسب ظاهر کافر قدرت و شوکت داشته باشد و مؤمن در نظر مردم حقیر شمرده بشود. صدر آیه هم شاهد بر این مطلب است. چون فرموده است یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایفقهون. منافقان می‌‌گویند اگر ما به مدینه برگردیم از جنگ، عزیزان ذلیلان را یعنی مسلمین را از شهر بیرون می‌‌کنند، بعد خدا فرموده است در حالی که عزت حقیقتا مختص به خدا و پیامبر و مؤمنین است. این‌که آن‌ها تعبیر کردند عزیز ذلیل را خارج می‌‌کند، راجع به مسلمین تعبیر کردند به ذلیل و راجع به خودشان تعبیر کردند به عزیز بخاطر ثروت و شوکت‌شان، خدا می‌‌فرماید این‌ها که عزت نیست، عزت واقعی ناشی از ایمان به خدا است.

راجع به این اشکال آقای زنجانی ما قبول داریم که مدلول مطابقی آیه حکم شرعی نیست همان‌طور که ایشان فرمودند. اما بحث در مدلول التزامی آیه است. خداوندی که می‌‌فرماید عزت مختص خدا و پیامبر و مؤمنین است، فحوی این خطاب و مدلول التزامی این خطاب این است که هیچ‌گاه حکمی را که سبب ذلت مؤمنین در برابر کفار باشد جعل نمی‌کند.

در وسائل الشیعة جلد 16 صفحه 157 موثقه سماعه می‌‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: ان الله عز و جل فوّض الی المؤمن اموره کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه أما تسمع لقول الله عز و جل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین فالمؤمن ینبغی ان یکون عزیزا و لایکون ذلیلا یعزه الله بالایمان و الاسلام. در این روایت موثقه حضرت استشهاد کردند به همین آیه شریفه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین بر این‌که مؤمن نباید ذلیل باشد مؤمن باید عزیز باشد. پس هم حرام است مؤمن خود را ذلیل کند و هم خداوند حکمی را که سبب ذلت مؤمن بشود جعل نمی‌کند.

اما این ربطی به قاعده نفی سبیل ندارد. مؤمن حتی در برابر مسلمان دیگر هم همین‌طور است، ‌نباید خود را ذلیل بکند، حرام است انسان کاری بکند که موجب اذلال نفس و خوار کردن خودش بشود چه در برابر شخص کافر چه در برابر مسلمان دیگر. همان‌طور که شارع حکمی را که منشأ و موجب ذلت مؤمن بشود چه در برابر کافر چه در برابر مسلم، جعل نمی‌کند. اما باید استناد پیدا کند ذلت مؤمن به یک حکم شرعی که با اطلاقات و عمومات ثابت می‌‌شود تا ما با این دلیل نفی ذلت مؤمن اطلاق آن حکم را تقیید بزنیم. صرف این‌که کافر مالک عبد مسلم باشد، این تمام‌منشأ ذلت عبد مسلم نیست. یا پدر که کافر است ولایت داشته باشد بر دختر باکره مسلمانش در امر ازدواج که مقتضای ولایت این است که طبق مصالح این دختر عمل کند، این موجب ذلت این دختر مسلمان نیست. [اگر] مقارناتی باشد که او موجب ذلت مسلمان شود او بحث دیگری است؛ آن مقارنات را ما نفی می‌‌کنیم. و لذا ما معتقدیم بین آنچه که از این آیه شریفه استفاده می‌‌شود و قاعده نفی سبیل عموم و خصوص من وجه است. این آیه شریفه نفی می‌‌کند هر حکم شرعی را که علت ذلت یک مسلمان باشد و لو در برابر یک مسلمان دیگر، اما تسلط کافر بر مسلم ملازم با اذلال مسلم نیست، آن تسلطی که ناشی از حکم شرعی است مثل ولایت پدر بر امر ازدواج دختر مسلمانش و مانند آن.

و لذا استدلال به این آیه شریفه بر قاعده نفی سبیل صحیح نیست.

استدلال سوم به این حدیثی است که مشهور هست از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که الاسلام یعلو و لایعلی علیه.

در القواعد الفقهیة گفته‌اند این خبر مشهور و معروف است و در من لایحضره الفقیه با این ذیل نقل شده که و الکفار بمنزلة الموتی لایحجبون و لایوّرثون. کفار مانند مرده می‌‌مانند نه حاجب می‌‌شوند یعنی اگر دو برادر کافر داشت یک میت مسلمان این دو برادر کافر حاجب از این‌که مادر این میت که مسلمان است از او یک سوم ارث ببرد، نخواهند بود بر خلاف این‌که دو برادر مسلمان داشته باشد این میت مسلمان. اگر میتی دو برادر کافر داشت، فرق نمی‌کند این میت مسلمان باشد یا کافر مهم نیست، مادرش که مسلمان است، می‌‌بیند که این فرزندش که فوت کرده و اولاد ندارد یک سوم از او ارث می‌‌برد در حالی که اگر دو برادر مسلمان داشت این میت یک ششم ارث می‌‌برد این مادر. به این می‌‌گویند حاجب. پس کفار حاجب ارث نیستند. و لایورثون، با وجود وارث مسلم به کفار ارث نمی‌رسد کما این‌که از میت مسلم کفار ارث نمی‌برند. این را مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه جلد 4 صفحه 334 نقل کرده.

بعد در کتاب القواعد الفقهیة گفتند: حالا که از حیث سند موثوق الصدور است این حدیث و مشهور است بین فقهاء عمل به این حدیث، سندش مشکلی ندارد. دلالتش هم تام است بر قاعده نفی سبیل چون ظاهر این است که این حدیث شریف در مقام تشریع است و می‌‌خواهد بفرماید اسلام موجب علو مسلم بر غیر مسلم می‌‌شود در مقام تشریع احکام شرعی. هیچ‌گاه تشریع اسلام سبب علو کافر بر مسلم نمی‌شود چون الاسلام یعلو و لایعلی علیه. این‌که کسی بگوید مفاد این حدیث این است که الاسلام یعلو نه المسلم یعلو، ‌این درست نیست. معنای الاسلام یعلو این هست که احکام اسلام موجب علو مسلم بر کافر است یعنی مسلمان شدن سبب علو مسلم است. الاسلام یعنی مسمان بودن سبب علو است نه این‌که دین اسلام علو دارد بر کفر.

این فرمایش مرحوم آقای بجنوردی در القواعد الفقهیة جلد 1 صفحه 190 به نظر ما ناتمام است:

اولا این را عرض کنم: این ذیل که الکفار بمنزلة الموتی لایحجبون و لایرثون، این کلام صدوق است؛ ذیل حدیث نیست. این ذیل در هیچ‌کجا نقل نشده است. مرحوم شیخ در کتبش این حدیث را مطرح می‌‌کند و مستند می‌‌کند به پیامبر با همین که الاسلام یعلو و لایعلی علیه. و لذا مرحوم غفاری در تصحیح من لایحضره الفقیه مشخص کرده که این الکفار بمنزلة الموتی لایحجبون و لایرثون کلام صدوق است. و حق هم با ایشان است.

این‌که ایشان معنا کرده الاسلام یعلو به این‌که مسلمان بودن سبب علو است احتمالا بخاطر سیاق کلام صدوق است چون صدوق در بابی که این حدیث را نقل کرده که باب میراث اهل ملل است می‌‌گوید المسلم یرث الکافر و الکافر لایرث المسلم، استدلال می‌‌کند که چرا مسلمان ارث می‌‌برد از کافر در حالی که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. ایشان می‌‌فرماید کیف صار الاسلام یزیده شرا، ‌این مسلمان اگر کافر بود که از پدر کافرش ارث می‌‌برد، ‌حال که مسلمان شده است اسلام او مسلمانی او سبب شر او بشود؟ فکیف صار الاسلام یزیده شرا مع قول النبی صلی الله علیه و آله الاسلام یزید و لاینقص، اسلام سبب زیادی است نه سبب نقص، و مع قوله صلی الله علیه و آله لاضرر و لاضرار فی الاسلام فالاسلام یزید المسلم خیرا و لایزیده شرا و مع قوله الاسلام یعلو و لایعلی علیه. اسلام در این تعابیر شیخ صدوق به معنای مسلمانی است نه به معنایی آیین اسلام. چون الاسلام یزید و لاینقص یا الاسلام کیف یزیده شرا یا این تعبیر صدوق که الاسلام یزیده خیرا و لایزیده شرا یعنی مسلمان بودن سبب زیادی است نه سبب نقص، مسلمان بودن باعث می‌‌شود که مسلم خیر ببیند نه این‌که شر ببیند. شما می‌‌گویید این مسلمان ارث نمی‌برد از کافر به جرم مسلمانی در حالی که اگر این مسلم کافر بود از پدر کافرش ارث می‌‌برد.

و لکن بحث در این است که فهم صدوق که حجت نیست برای ما. الاسلام یعلو چه قرینه‌ای دارد که به معنای مسلمانی باشد. شاید به معنای آیین اسلام و مکتب اسلام باشد و مراد این است که مکتب اسلام بر سایر مکاتب علو دارد هم به لحاظ شرافتی که دارد مکتب اسلام، براهین قوی‌ای که دارد، ‌در حالی که ادیان دیگر مشتمل بر خرافات و مطالب باطل هستند. و هم ممکن است برای این باشد که در نهایت اسلام علو پیدا می‌‌کند بر سایر ادیان. وعده داده شده که غلبه پیدا می‌‌کند اسلام بر سایر ادیان؛ و الله متم نوره و لو کره المشرکون.

پس به نظر ما استدلال به این روایت الاسلام یعلو و لایعلی علیه تمام نیست. این در رابطه با استدلال به این حدیث الاسلام یعلو و لایعلی علیه بود.

آقای خوئی هم مطرح کردند در برخی از کتاب‌هایشان فرمودند مراد از الاسلام یعلو و لایعلی علیه غیر از این‌که حدیث ضعیف السند است مجمل است. این را ایشان در مصباح الفقاهة جلد 1 صفحه 491 بیان کردند. فرمودند و فیه اولا ان النبوی المذکور ضعیف السند. یک حدیث مرسل است.

البته این را عرض کنم: برخی، مراسیل جزمیه صدوق را معتبر می‌‌دانند مثل امام قدس سره. می‌‌فرمایند شیخ صدوق دو نوع مراسیل دارد: برخی از مراسیل شیخ صدوق مراسیل غیر جزمیه است، ‌به تعبیر روی بیان می‌‌کند، بعض مراسیل او مراسیل جزمیه است می‌‌گوید قال علیه السلام قوله علیه السلام مثل همین حدیث الاسلام یعلو و لایعلی علیه تعبیر کرد شیخ صدوق به این‌که لقوله علیه السلام الاسلام یعلو و لایعلی علیه. امام تعبیر می‌‌فرمودند: مراسیل شیخ صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست. این را در بحث ولایت فقیه در کتاب البیع بیان کردند.

این فرمایش اشکال فنی دارد. ما در رابطه با مراسیل ابن ابی عمیر، شهادت شیخ طوسی در کتاب العدة را داشتیم که می‌‌گوید اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی عمل کردند لانهم عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. نجاشی هم تعبیر می‌‌کند رکن الاصحاب الی مراسیله، اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر اعتماد کردند. اما راجع به شیخ صدوق ما هم‌چون تعبیری نداریم.

بله مرحوم آقای خوئی در دراسات فی علم الاصول در بحث لاضرر می‌‌فرمودند مراسیل جزمیه صدوق معتبر است چون وقتی که صدوق اسناد جزمی می‌‌دهد یک حدیث را به امام یا پیامبر احتمال این‌که به مقدمات قریبه به حس این حدیث به دست شیخ صدوق رسیده باشد هست و لو به این‌که به واسطه کابری از کابری یا ثقه‌ای از ثقه‌ای به شیخ صدوق این رسیده باشد. ما اصالة الحس جاری می‌‌کنیم در نقل صدوق. در کتاب معجم رجال الحدیث در ابتداء کتاب راجع به توثیقات نجاشی و شیخ طوسی این بیان را مطرح می‌‌کند. می‌‌گوید مراد از حس، مشاهد با چشم نیست؛ همین که یک خبری به واسطه کابری از کابری و ثقه‌ای از ثقه‌ای برسد به انسان این می‌‌شود نقل حسی. و ما احتمال می‌‌دهیم وقتی شیخ طوسی یا نجاشی راجع به یک راوی که دویست سال قبل بوده می‌‌گویند کان ثقة به همین نحو شهادت داده باشند به وثاقت او و لذا اصالة الحس جاری می‌‌کنیم. این بیان ایشان در مورد مراسیل شیخ صدق ممکن است مطرح بشود.

ما در بحث لاضرر از این وجه جواب دادیم، خود مرحوم آقای خوئی هم در دوره بعد که مصباح الاصول تقریراتش هست بیان می‌‌کردند در قاعده لاضرر عدول کردند از آن نظر و فرمودند مراسیل صدوق و لو جزمیه باشد اعتبار ندارد. ان‌شاءالله در جسله آینده وجه عدم اعتبار مراسیل جزمیه صدوق را و عدم جریان اصالة الحس را در مراسیل او بیان می‌‌کنیم.

فعلا عرض من این است که آقای خوئی بعد از این‌که فرمودند ضعف سند دارد این حدیث بخاطر این‌که ضعف سند دارد فرمودند مجمل هم هست. چرا؟‌ برای این‌که محتمل است مراد از این الاسلام یعلو و لایعلی علیه این باشد که دین اسلام بر بقیه ادیان غلبه پیدا خواهد کرد یا مراد این باشد که اسلام اشرف از سایر ادیان است یا مراد این باشد که حجت اسلام و برهان اسلام علو دارد بر سایر ادیان چون اسلام مستند است به حجج و براهین واضحه که هر عاقلی آن را می‌‌فهمد بر خلاف سایر ادیان‌ که مشتمل هستند بر اوهام و خیالات باطله.

ان‌شاءالله ادامه بحث را در جلسه آینده دنبال می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.